مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۹ ، پاییز ۱۳۹۶، ص ۱۹-۱
http://www.jhss.ir

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی ومطالعات اجتماعی (سال سوم)
شماره ۹ / پاییز ۱۳۹۶ / ص ۱۹-۱

بررسی شناخت ورشد آن از منظر کانت

اسلام غفاری[۱]، محمد مناف زاده[۲]، مجیدواحدی[۳]

[۱] دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ و فلسفه آموزش وپرورش(تعلیم وتربیت اسلامی) از دانشگاه پیام نور مرکز خوی ومدرس دانشگاه پیام نورایران

[۲] استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه پیام نورایران و استاد راهنما پایان نامه

[۳] دانشیار گروه علوم تربیتی دانشگاه پیام نورایران واستاد مشاور پایان نامه

نام نویسنده مسئول:

نام و نام خانوادگی

اسلام غفاری

چکیده

این مقاله ، با هدف بررسی شناخت ورشد آن از منظرکانت و با روش تحلیلی-اسنادی برای ارائه به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران انجام شده است. کانت در جریان معرفت دخالت حس و عقل را لازم می شمارد به نظر او حواس ماده معرفت را در اختیار ما می گذارد. به عبارت دیگر از طریق حواس تاثیراتی(ماده معرفت) وارد ذهن می شود. بدون این تاثیرات مفاهیم ذهنی توخالی و بی ارزش می باشد. اما حواس جز تاثیرات مبهم ، نامربوط ، بی معنی و درهم چیزی در اختیار ما نمی گذارد. آنچه موضوع معرفت قرار می گیرد و ما را به جهان خارج آشنا می سازد همان عقل یا فعالیتهای عقلانی است. عقل ، تاثیرات حسی را با مفاهیم ذهنی مربوط می سازد و آنها را به صورتی خاص در ذهن مجسم می کند. فعالیت عقل موجب با معنی شدن و مفهوم پیدا کردن امور حسی می شود. کانت علاوه بردخالت حس و عقل در جریان معرفت ، نیروی فوق عقل وحس یعنی نیروی ایمان و وجدان (به مدد عشق وایمان قلبی وصفای باطنی)را نیزموثرمیداند. از نظر کانت رشد شناختی انسان تا آنجاست که انسان به مقام کامل انسان یعنی موجودی آزاد و قانون گذار خود یعنی موجودی اخلاقی ارتقا یابد.بعلاوه رشدشناختی از عقل نظری یامراتب آن یعنی حس، خیال (تصور) ، فهم (تصدیق) وعقل صورت میگیرد وبقیه امورناشناختنی راعقل عملی ووجدان اخلاقی میشناسد(این فیلسوف هستی خدا، جاودانی روح و مسائلی دیگر از این دست را که در شمار حقایق و امور مطلق اند اخلاقاً پذیرفت و در یکی از دو کتاب معروف خود موسوم به « نقد عقل عملی»، در زمینه مسائل مابعد الطبیعی طرحی نو در انداخت و متافیزیکی اخلاقی بنیاد نهاد) به خلاق بودن عقل نیز معتقد است (یعنی در نظر کانت عمل ذهن تنها اخذ محسوسات نیست؛ بلکه کار اصلی آن تبدیل محسوسات به مدرکات است. زیرا ذهن فعال انسان چنان بر دریافت و ادراکات تأثیر می گذارد و آنها را دگرگون می کند و در قالبهای ویژه ای می ریزد که گویی چیزی جر تصورات و ادراکات ذهنی او نیست) در زمینه مراحل تربیت کودک (تربیت جسمانی، ذهنی و اخلاقی) که منجر به رشد شناختی میشود مباحثی رامطرح نموده وبه این ترتیب چگونگی ایجاد تفکر بزرگسالی را درکودک نشان می دهد (رشد شناختی از منظر کانت هم مراتب مختلف عقل نظری (حس، خیال، فهم وعقل)و هم عقل عملی (ایمان و اخلاق و صفای دل) و هم مراتب تربیت کودک را شامل می شود.)

واژگان کلیدی: آراء کانت، شناخت، رشد شناختی، مراحل تربیت، عقل نظری و عملی.

مقدمه

کانت (۱۷۲۴- ۱۸۰۴) معروف به انسان به تمام و کمال اخلاقی بزرگترین فیلسوف نامدار آلمان در قرن هجدهم می باشد آراء معرفت شناسی کانت شامل نکات ارزشمندی است که می توان در تربیت نسل جوان از آن مدد گرفت.که پی بردن به آراء ایشان می تواند راهکارهای علمی و جدید بسیاری را در اختیار ما قرار دهد در این تحقیق سعی بر آن است که اندیشه های کانت در خصوص شناخت ورشدآن مورد مطالعه و بررسی دقیق و عاقلانه ای قرار گیرد .باشد که مورد استفاده دست اندر کاران امر تعلیم و تربیت قرار گیرد و دستاوردهای آن در نظام آموزشی کنونی به پیشرفت تعلیم و تربیت کمک کند.

شناخت شناسی، که آن را نظریه معرفت[۱] نیز نامیده اند ارزش و حدود معرفت انسان را مورد مطاله قرار می دهد.

بنیانگذار علم معرفت(شناخت شناسی)جان لاک(J.locke۱۷۰۴ -۱۶۳۲م)فیلسوف تجربه گرای قرن هفدهم انگلیس بود.اثر بزرگ وی تحت عنوان«مقاله ای درباره فهم انسان[۲] »که به سال ۱۶۶۰ منتشر شد- اولین بحث علمی منظم در اصل معرفت (=شناخت)و ماهیت حدود و درجه یقین آن به شمار می آید. پس از جان لاک، کانت در باب نظریه معرفت(شناخت شناسی)[۳] به تحقیق و بحث پرداخته و آن را بر پایه علمی استواری متکی ساخت. این مبحث پس از کانت تا کنون به اعتبارهای مختلف مسئله یا مبحث انتقاد«مسئله شناسایی» ، « علم المعرفه، یا شناخت شناسی» و « علم العلم یا شناخت دانش»، « علم الانتقاد» و « فلسفه انتقادی» و غیره خوانده شده است.

شناخت شناسی، مقدمه یا مدخل مابعد الطبیعه است. هدف مابعد الطبیعه شناخت چهره تجربه ناپذیر هستی(شناخت ذاتها و حقایق اشیاست). شناخت شناسی با نقادی و مطالعه حدود ارزش شناخت انسان می کوشد تا معلوم دارد که آیا چنین شناختی (شناخت ذاتها و حقایق) میسر هست یا نه؟ (دادبه، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶-۱۰۵)

کانت ، فلسفه را عبارت از بحث از شناخت دانست، یا دست کم با نقد عقل، شناخت را مهم ترین مسئله فلسف انسان چنان بر دریافت و ادراکات تأثیر می گذارد و آنها را دگرگون می کند و در قالبهای ویژه ای می ریزد که گویی چیزی جز تصورات و ادراکات ذهنی او نیست.(ابراهیم زاده،۱۳۸۴، ص۸۵-۸۴)

شناخت در چهار چوب اندیشه پندارگرایان، خلاق است؛ یعنی شناخت، موضوعات خود را خلق می کند. « هر آنچه ما می دانیم محصول اندیشه خود ماست و همه آنها به نحوی در درون ما هستند. بعضی از این چیزها را طبق قانون تولید می کنیم و بعضی دیگر را دلبخواه. این سخن اساس نظر کانت فیلسوف بزرگ پندارگرای آلمانی است» که هنوز هم طرفدارانی دارد. قانونی که او برای تولید یا خلق معرفت بیان می کند به این ترتیب است که ذهن محسوسات خام را که اجزای در هم و برهمی دارند با استفاده از قوه فهم، کلیت می بخشد و به صورت مفاهیم و یا مقولات درمی آورد که علم تجربی را تشکیل می دهد. سپس با استفاده از نیروی عقل به این معلومات تجربی(مقولات) وحدت و نظم می دهد و از آنها معقولات را می سازد. یعنی در نظر کانت عمل ذهن تنها اخذ محسوسات نیست؛ بلکه کار اصلی آن تبدیل محسوسات به مدرکات است. به این اعتبار اساس معرفت در نظر او عبارت از نظم و وحدت بخشیدن به اطلاعاتی است که توسط حواس گردآوری می شوند؛ این کار هم به وسیله ذهن صورت می گیرد؛ زیرا ذهن فعال انسان چنان بر دریافت و ادراکات تأثیر می گذارد و آنها را دگرگون می کند و در قالبهای ویژه ای می ریزد که گویی چیزی جر تصورات و ادراکات ذهنی او نیست.(همان، ص۸۵-۸۴)

موضوع انتخابی این تحقیق بررسی آرای کانت در خصوص شناخت و رشد آن می باشد که با هدف تبیین آرای معرفت شناسی مطلوب از نظر ایشان و با روش تحلیلی- اسنادی صورت می گیرد و نظرات فلسفی و تربیتی ایشان با توجه به سوالات تحقیق(شناخت چگونه کسب می شود! شناخت چگونه رشد می کند! مراحل تربیتی کودک چگونه منجر به رشد تفکر شناختی می شود !)مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

---

theory of knowledqe.[۱]

[۲].An essay concerning human

Epistemology .[۳]

شناخت از نظر کانت :

قرن هفدهم و هجدهم شاهد تحولات و شکل گرفتن جریانات زیادی در علوم مختلف از جمله فلسفه بود. به طبع این تحولات، اندیشمندان و فیلسوفان ، هم تحت تاثیر آن تحولات بودند. طوری که در شکل یافتن ، فلسفه کانت فلسفه های اصالت حس و اصالت عقلی اثر گذار بودند.

در آن زمان عده ای معتقد بودند تنها راه معرفت استفاده از حواس است. دسته ای دیگر از فیلسوفان عقل را به عنوان منبع اساسی معرفت معرفی کردند. به نظر این دسته ما بوسیله حواس با امور خارجی برخورد داریم. اما حواس جز تاثیرات مبهم ، نامربوط، بی معنی و درهم چیزی در اختیار ما نمی گذارد. آنچه موضوع معرفت قرار می گیرد و ما را به جهان خارج آشنا می سازد همان عقل یا فعالیتهای عقلانی است. عقل تاثیرات حسی را با مفاهیم ذهنی مربوط می سازد و آنها را به صورتی خاص در ذهن مجسم می کند. فعالیت عقل موجب با معنی شدن و مفهوم پیدا کردن امور حسی می شود.

کانت در جریان معرفت دخالت حس و عقل را لازم می شمارد به نظر او حواس ماده معرفت را در اختیار ما می گذارد. به عبارت دیگر از طریق حواس تاثیراتی وارد ذهن می شود. بدون این تاثیرات مفاهیم ذهنی توخالی و بی ارزش می باشد. اما ذهن نیز تاثیرات حسی را با مفاهیم ذهنی زمان ، مکان و مقوله هایی مانند کمیت و کیفیت، نسبت و جهت[۴] ارتباط می دهد و از این طریق فرد را به امور خارجی آشنا می سازد. (شریعتمداری ، ۱۳۸۲، ص ۱۳۷)

به نظر کانت ادمی علاوه بر ادراک حسی، دارای دو عقل نظری و عملی است:

او به مدد عقل نظری به حقایق امور چنان که هستند پی می برد و عقل عملی راه چگونه زیستن را به او می آموزد.(به علاوه دارای ذوقی است که به مدد آن زشت و زیبا را از یکدیگر تمیز می دهد.(کاردان،۱۳۹۰،ص ۱۵۸)

کانت با آنکه کتابهای بسیار نوشته است ولی اندیشه های بنیادی او در چهار کتاب است که از سال ۱۷۸۱ به بعد انتشار یافته اند: نقد خرد ناب، نقد خرد عملی، نقد نیروی داوری و بنیانگذاری متافیزیک اخلاق. کانت در این کتابها به سنجش توانایی های انسان در زمینه شناخت، ذوق و اخلاق می پردازد. در کتاب نقد خرد ناب که در پی یافتن سرچشمه های شناسایی است به بررسی توانایی های حساسیت، خیال، فهم و خرد پرداخته، نقش هر یک را در پدید آوردن شناسایی می سنجد.

او با این سنجش، هم نادرستی و زیاده روی نظریه تجربی را آشکار می کند، هم نادرستی و زیاده روی نظریه خردگرایی را از سویی، نارسایی حس و تجربه حسی را در پدید آوردن شناسایی، نشان می دهد و از سوی دیگر، با نشان دادن اهمیت تجربه حسی چون زمینه شناسایی و آشکار کردن نارسایی خردگرایی، بنیاد همه دستگاههای متافیزیک جزمی- یعنی اندیشه هایی را که در فراسوی آزمون ممکن، دعوی شناسایی دارند- ویران می کند و نتیجه می گیرد که نه روانشناسی عقلانی، نه جهان شناسی عقلانی ونه خداشناسی عقلانی(الهیات) هیچ یک نمی تواند دانش شمرده شوند. در کتابهای بنیان گذاری متافیزیک اخلاق و نقد خرد عملی، انسان را از دیدی دیگر- دیدگاه اخلاقی- نگریسته به این نتیجه می رسد که وجدان آدمی- که او آن را خرد عملی می نامد- سرچشمه اخلاق و قانون اخلاقی است. این قانون که چون قطب نمایی راهنمای آدمی است در بیان کانت به دو صورت درآید:«چنان رفتار کن که بتوانی بخواهی اصل رفتار تو،رفتار همگانی شود» و « چنان رفتار کن که در رفتار تو، انسان و انسانیت همواره هدف باشد و هیچگاه چون وسیله فقط در نیاید» (نقیب زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳).

انقلاب کپرنیکی کانت : کانت در دیباچه ویرایش دوم نقد عقل محض می گوید:«تاکنون چنین فرض شده که همه معرفت ما باید با اشیاء مطابق داشته باشد. اما بر اساس این پیش فرض همه کوششهای ما برای گسترش وبسط معرفت مان از اشیاء با وضع مطالبی درباره آنها به نحو ما تقدم (مقدم بر تجربه) یعنی به وسیله مفاهیم، منتهی به شکست شده است. بنابراین ما باید بیازماییم که آیا ممکن نیست ما در

---

[۴]. کانت در تحلیل استعلایی توضیح می دهد که فاهمه مبتنی بر چهار مقوله است: کمیت ، کیفیت، نسبت و جهت. کمیت به وحدت، کثرت و تمامیت تقسیم می شود. کیفیت شامل ایجاب، سلب و عدول است. نسبت به جوهر، علیت و تقابل تقسیم می شود. جهت شامل مقولات امکان، وجود و وجوب است. این مقولات مبنی بر تجربه نیستند، بلکه قبلی اند. (مایر، ۱۳۷٤، ص ۳٤۷)

تحقق وظایف مابعداطبیعه موفق تر باشیم اگر فرض کنیم که این اشیاء هستند که باید با معرفت ما مطابقت داشته باشند این فرض ما بر آنچه که مطلوب است سازگارتر است، یعنی این فرض که داشتن معرفتی از اشیاء به نحو ما تقدم (مقدم بر تجربه) باید امکان پذیر باشد، معرفتی که تعیین

بخش چیزی در ارتباط با اشیاء ، یعنی مقدم بر هستی داده شده آنها است. کانت این فرض خویش را به فرضیه کپرنیک در نجوم تشبیه کرده است»(تا پیش از کپرنیک برای حل پاره ای از مسائل نجومی، این طرز فکر را وارونه کرد و گفت خورشید مرکز عالم است و زمین و دیگر سیاره ها به

دور خورشید در حرکتند. با طرح این نظریه او دریافت که برخی از مسائل نجومی بهتر تبیین می شوند.) و به همین دلیل این فرض به انقلاب کپرنیکی کانت مشهود گشته است.

مطابق تفسیرهای رایج معرفت شناختی از کانت معنای انقلاب کپرنیکی کانت این است که ما دارای یک سلسله مفاهیم و اصول کلی و ضروری هستیم که به نحو ما تقدم (مقدم بر تجربه) در ذهن موجود بوده و

از آنِ ساختارِ خود ذهن هستند. (عبدالکریمی، ۱۳۸۱ ، ص ۱۰۸- ۱۰۷)

نقد گرایی یا انتقاد گرایی[5] : این مذهب را به عنوان مذهب نسبیت[6] نیز نامیده اند.

در این مذهب، ذهن انسان را مورد نقادی قرار می دهند تا معلوم سازند که ذهن تا چه اندازه به حقیقت راه می یابد.« نتیجه این نقادی آن است که ذهن می تواند فقط امور اضافی و نسبی یا عبارت دیگر « ظواهر و نمودها» را که به حس در می آیند دریابد و از شناخت امور مطلق، مثل روح و خدا و... و حقیقت موجودات ناتوان است. نقدگرایان علوم را ارج می نهندو مابعدالطبیعه عقلانی را بی حاصل می شمارند. بنیان گذار نقد گرایی، کانت فیلسوف آلمانی قرن هجدهم بود این فیلسوف هستی خدا، جاودانی روح و مسائلی دیگر از این دست را که در شمار حقایق و امور مطلق اند اخلاقاً پذیرفت و در یکی از دو کتاب معروف خود موسوم به « نقد عقل عملی»، در زمینه مسائل مابعد الطبیعی طرحی نو در انداخت و متافیزیکی اخلاقی بنیاد نهاد (دادبه، ۱۳۸۹، ص ۱۰۹-۱۰۸)

دیدگاه کانت، متفکر برجسته قرن هجدهم آلمان را که به انگار گرایی متعالی[7]و نیز انگار گرایی انتقادی[8] موسوم است می توان دیدگاهی معتدل در انگار گرایی محسوب داشت. کانت بر آن بود که اشیاءخارج از ذهن ما و مستقل از ادراک ما وجود دارند، اما شناخت ذات(= بود = حقیقت) آنها از طریق عقل نظری(= نیروی تفکر و تعقل) ممکن نیست. به نظر کانت انسان می تواند فقط از ظواهر(= نمودهای) اشیاء یعنی چهره تجربه پذیر هستی آگاه

شود و این آگاهی یا شناخت هم بدان سان است که ذهن به انسان می نماید. مقصود از این سخن آن است که شناخت انسان دقیقاً با واقعیتهای بیرونی مطابقت ندارد، چرا که ذهن فعال انسان چنان بر دریافتها و ادراکات تأثیر می گذارد و آنها را دگرگون می سازد و در قالبهای ویژه ای می ریزد که تو گویی نمودهای دریافت شده از سوی انسان چیزی جز تصورات و ادراکات ذهنی او نیست و به تعبیری انگارگرایانه تر می توان گفت « قسمت اعظم هر شیء شناخته شده ، آفریده شکل ادراک ما و ساخته ذهن فعال ماست» (همان منبع، ص ۱۱۶-۱۱۵).

رشد شناختی از منظر کانت : رشد شناختی ازنظر کانت هم مراتب مختلف عقل نظری (حس، خیال، فهم وعقل)و هم عقل عملی (ایمان و اخلاق و صفای دل) و هم مراتب تربیت کودک را شامل می شود.

---

[5]. criticism ، حضرت عیسی(ع) به پیروان خود توصیه می کند: حق را از اهل باطل بگیرید ؛ اما باطل را از اهل حق نگیرید ؛ ناقدان سخن باشید.(شریفی،۱۳۸۹، ص ۲۳۷)

[6].Relativism

[7]. transcendenta.l

[8].critical.I

مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی ومطالعات اجتماعی، شماره ۹ ، پاییز ۱۳۹۶، ص ۱۹-۱
http://www.jhss.ir

نفس دارای سه قوه فعال با نام قوه تخیل (متخیله)، قوه فهم (فاهمه) و قوه عقل[۹] (عاقله) می باشد و یک قوه نفسانی منفعل نیز وجود دارد که شهود حسی است و کانت اغلب این قوه را با قوه تخیل ترکیب می کند. (وانت، ۱۳۷۹،ص ۴۷)

قوه تخیل وسیله ای است برای شهود داده ها (که کانت آنها را «پدیدارها» یا «کثرات» می نامد) و از همین طریق است که امکان بازتاب این قوه به قوه فهم ظاهر می شود اما علیرغم این امکان ،قوه تخیل نمی تواند هویتی مخصوص به خودش را داشته باشد. تخیل قوه ای است برای تصور شهودی شی ء که فی نفسه وجود ندارد.(همان، ص ۴۸)

قوه فهم در روند طبقه بندی و نظم دادن به داده هایی دخیل است که قوه تخیل را ارائه می دهد این کار ضرورتاً فرایند ادارکی نیست بلکه فرایندی تصوری است بنابراین قوه فهم نیز مانند قوه تخیل نمی تواند به خود یا برای خود بیندیشد.(همان منبع،ص۴۹)

فاهمه مستقیماً با پدیدارها سروکار دارد و آنها را در احکام و تصدیقات[۱۰] خود متحد می سازد. عقل مستقیماً با پایدارها ، به این نحو ، سروکار ندارد و اشتغال آن با آنها غیرمستقیم و مع الواسطه است. یعنی عقل مفاهیم و تصدیقات فاهمه را قبول می کند و سعی دارد آنها را برحسب اصل عالیتری متحد نماید.(کاپلستون،۱۳۸۸، ص۲۹۱)

[۹]. به عقیده کانت اندیشه یا به عبارت دقیق تر مقوله ، بدون مشاهده خالی است و مشاهده بدون مقوله، کور است. برای روشن شدن این قضیه می توان شخصی را مثال آورد که اولین بار شی ای را می بیند ولی نمی داند آن شیء چیست. او از عقل خویش یاری می گیرد و آن شیء را به کمک مقولات آن تشخیص می دهد. او پس از اطلاق مقولات بر آن شی ء مجهول می تواند حکمی درباره آن صادر کند که آن برای مثال موجودی جاندار است. چون ما به کمک مقولات حکم تشکیل می دهیم می توانیم با تجزیه حکم، مقولات را از آن استخراج کنیم.(ذاکرزاده،۱۳۸۸،ص۵۳)

[۱۰]. علم حصولی بر دو قسم است: ۱- تصوّر ۲- تصدیق.

تصور: صورتی ذهنی است که اسناد چیزی به چیز دیگر نباشد.مانند تصور ماه، خورشید، زمین، کروی، درخت چنار، گاو، خرگوش، فلز، فرشته ، دیو و...

تصدیق : نسبت دادن چیزی به چیز دیگر به ایجاب یا سلب است. مانند ((انسان مسئول است))، ((گاو خزنده نیست))و ... خلاصه آن که گاهی در ذهن چیزی را برای چیزی اثبات و گاهی از آن سلب می کنیم و این هر دو تصدیق نامیده می شود.هر تصدیق مستلزم سه تصور است: ۱-تصور موضوع، یعنی آنچه چیزی بدان نسبت داده می شود، مانند انسان در مثال بالا؛ ۲- تصور محمول، یعنی آنچه به موضوع نسبت داده می شود، مانند تصور « مسئول» در مثال بالا و ۳- تصور نسبت بین محمول به موضوع و به عبارت دیگر تصور نسبت حُکمیه؛ مانند مسئول بودن انسان در همان مثال.انسان

مسئول است موضوع محمول نسبت حُکمیه

هر یک از تصور و تصدیق بر دو قسم است: ۱- بدیهی یا ضروری ۲- غیر بدیهی یا اکتسابی

تصور بدیهی تصوری است که خود به خود معلوم و روشن باشد یعنی از تصورات دیگر فراهم نیامده باشد، مانند تصور سردی، گرمی، روشنی، شیرینی، تلخی، گرسنگی و تشنگی که هر کس از حواس سالمی برخوردار باشد تصور روشن و صریحی از این گونه امور دارد و نیز مانند تصور وحدت، هستی و... تصور غیر بدیهی یا اکتسابی تصوری است که از تصورات دیگر مأخوذ باشد؛ یعنی از چند تصور دیگر حاصل شده باشد مانند تصور آب، دریا، جزیره، فلز، شبه فلز، مثلث، دایره و... مثلاً تصور جزیره از تصوراتی مانند « زمین» ، « قطعه» ، « آب» ، « احاطه» و « اطراف» به دست می آید، یا تصور « آب» از تصوراتی مانند « جسم» ، « مایع» ، « شفاف» ، « بی رنگ» و « بی بو» حاصل می شود.

تصدیق بدیهی تصدیقی است که خود به خود روشن و محقّق و غیر قابل چون و چرا است؛ یعنی احتیاجی به استدلال و اثبات ندارد؛ به عبارت دیگر به کمک تصدیق های دیگر ثابت نمی شود. مانند تصدیق به این که « یخ سرد است» و « عسل شیرین است» و « خورشید روشن و گرم است» و یا تصدیق به این که « کل از هر یک از اجزای خود بزرگتر است» یا « دو مقدار مساوی با مقدار سوم خود مساویند» و... تصدیق نظری یا اکتسابی تصدیقی است که خود به خود روشن و محقّق نیست و باید به وسیله ی نظر و تأمل ، یعنی به کمک تصدیق های دیگر، به اثبات برسد. مانند تصدیق های ذیل: « زمین

عقل در صدد است تا با یافتن اصول و مبادی ثابت و وقایع تجربی را تعلیل و تبیین نماید، زیرا قوه فاهمه بر اساس یکی از قوانین که ذاتی آن است در جستجوی علت تغییرات است. هر تغییری را به علتی مربوط می داند و بدین ترتیب به علم نائل می شود. اما این مقدار شناسایی عقل را قانع نمی سازد . به همین جهت برای هر علت، علتی دیگر را طلب می کند- علتی که خود معلول نباشد- و هر امر مشروطی را مستلزم امری نامشروط و هر امر نسبی را مستلزم امری مطلق
می داند. زیرا تنها شناسایی مطلق است که عقل آدمی را خرسند می سازد. عقل از آن رو که نیازمند

است برای تبیین پدیدارها، از اصول و مبادی ثابت مدد گیرد. تلاش می کند تا هر دسته از امور
تجربی را به امری مستقل و بی نیاز از سایرامور مربوط سازد، پس اموری که در درون انسان رخ می دهد به نفس و اموری که خارج از وجود اوست به جهان منتسب می داندو بالاخره نفس و جهان را معلول حقیقتی که خود علت خود است یعنی خدا می انگارد.(ماهروزاده، ۱۳۷۹، ص۱۴۵)

قوه عقل، به منزله قوه اصول، موضوع ارزش متعالی یا جهان شمول را به صورت سه ایده ضبط می کند. این سه ایده عبارتند ازروح، جهان و خدا.

ایده های قوه عقل نامشروط اند؛ یعنی در خودشان و برای خودشان قابل تصور نیستند، در عین حالی که به کار اجرای فرایند های قوه ی تخیل و قوه فهم می آیند. این بدان معناست که ایده های عقل به لطف کارکرد دو قوه دیگر بصورت آرمان های همیشگی وجود دارند.(وانت، ۱۳۷۹، ص۴۹).

کارکرد قوه عقل این است که تسلیم قوه فهم شود و خود را به او واگذارد. قوه فهم به واسطه کارهای قوه عقل، حق قانونگذاری برای قوه تخیل و قوه عقل را به دست می آورد.از این رو قانون گذاری (توسط قوه فهم) و تصدیق داوری(که آن را هم قوه فهم انجام می دهد) هر دو صورتهایی برای درک موهبت هایی هستند که قوه عقل خود را مشمول آن می دارد. (همان، ص۶۸) در نقد دوم، قوه عقل، قوه قانونگذار است و یک قانون اخلاقی را بر دو قوه دیگر، یعنی فهم و تخیّل اعمال می کند.

قانون قوه عقل هم یک ذات است و هم یک تصور. از آن جهت که یک ذات است، برکنار از دو قوه دیگر است اما از این جهت که یک تصور است(تصور یک قانون)، توسط قوه فهم تبدیل به آگاهی می شود و همچون یک اندیشه سامان می یابد.(همان منبع، ص ۹۷)

کانت قوای فهم، تخیل و عقل را به سان فرایند هایی مطرح می کند، که هر کدامشان به دیگری وابسته اند(همان، ص ۴۸)

کار عقل وحدت بخشیدن به فهم ما (فهم نیز تجربه حسی مار را یگانه می کند) و آماده کردن صور ساختمانی پژوهش علمی ماست از این رو عقل می تواند محرک پژوهش باشد ولی منحصراً چنان تعبیه شده است که محتوای پژوهش را پیش بینی نمی کند.

کروی است» ، « زمین متحرک است»، « مجموع زوایای مثلث مساوی صدوهشتاد درجه است» ، « روح جاودان است» و « علم خداوند بر همه چیز احاطه دارد».

« بدیهی » را نباید با « معلوم» اشتباه کرد؛ زیرا بسیاری از امور اینک کاملاً بر ما معلوم است در صورتی که بدیهی نیست. مثلاًتصوّر آب ، آتش، درخت، انسان، ماه، خورشید، شب، روز و بسیاری از تصورات دیگر اینک بر ما معلوم است در صورتی که هیچ یک بدیهی نیست و هر یک از چند تصور دیگر به دست آمده است. همچنین است در مورد تصدیق؛ مثلاً اگر چه امروز بر ما معلوم ومحقق است که « زمین کروی است» یا « زمین به گرد خورشید می گردد» ولی هر یک از آنها از راه استدلال به اثبات رسیده و در آغاز امر معلوم نبوده است. پس بدیهی آن است که به خودی خود معلوم باشد نه به وسیله ی معلومات دیگر؛ بنابراین معلوم اعم از بدیهی است.

خلاصه آن که بدیهیات خود به خود روشن و شناخته شده اند و معلومات دیگر به وسیله ی آن ها شناخته می شوند؛ مانند نور که به ذات خود روشن و ظاهر است و اشیاء دیگر به وسیله ی آن روشن و آشکار می شوند. بدیهیات تصوری و تصدیقی، سرمایه ی نخستین ذهن ما هستند و تمام معلومات اکتسابی ما مبتنی بر آن ها است.(خوانساری، ۱۳۸٦، ص ۱۱-۹)

کار دیگر عقل، آزمودن دلالت های تصورهای روان (نفس)، جهان و خداست به حسب اینکه دلالت های یاد شده برای کردار ما چه معنایی دارند. هدف عقل محض بیشتر بازداشتن انسان از خطاهاست تا کشف حقیقت ها. (لئوارچ،۱۳۸۶،ص ۱۰۶)

ذهن انسان سه قوه دارد : حس و فهم و عقل

و این سه در مراحل مختلف هر کدام یک اندازه عمل توحیدی دارند. در مرحله اول حس به وسیله تأثیرات مختلفی که از خارج به او میرسد وجدانیانی پیدا می کند و آنها را به منزله مواد تلقی کرده صورت زمان و مکان به آنها می پوساند و از این راه عوارض و حادثات در ذهن متصوّر می شوند؛ در مرحله دوم این عوارض را قوه فهم همچون مواد تلقی می کند و به آنها صورت مقولات را می پوساند و کلیت می دهد و علم تجربی را می سازد؛ در مرحله سوم این معلومات تجربی موادی می شوند که عقل به آنها صورت وحدت می پوشاند و صور معقول را آخرین آمال انسان است جلوه گر می سازد.(فروغی، ۱۳۸۳،ص۴۹۵)

حس یک رکن علم است و فهم[۱۱] رکن دیگر علم است، زیرا حس که قوه دریافت تأثیرات و تصویرات است مایه وجدان امور می شود به تنهایی علم را به ما نمی دهد فقط موضوع علم را می دهد. آن تصاویر یعنی موضوعات علم را قوه فهم می گیرد و به قوه عقلیه در ذهن می پرورد و مفهوم[۱۲] را می سازد. پس وجدان حسی اگر نباشد فهم چیزی ندارد که علم از آن بسازد و دستش خالی خواهد بود اما فهم هم اگر نباشد وجدان حسی معلومی بدست نمی دهد. پس معلومات ماده و صورتی دارند. ماده علم یعنی وجدانیات به وسیله حس حاصل می شود و صورتش یعنی مفهومات به وسیله فهم رو می دهد.(همان، منبع،ص۴۷۱)

آغاز علم انسان از حس است که صورتهایی از اشیاء در ذهن نقش می کند و قوه عقلی را بر می انگیزد تا آن صور را به هم بسنجد و وصل و فصل کند و در آنها عمل نماید و معرفت بر اشیاء از آن حاصل گردد.

پس نخستین وسیله علم برای انسان تجربه است که به حس و شهود حاصل می شود و لیکن علم انسان تنها به وسیله حس نیست و ذهن در کسب معلومات بر تأثیراتی که از راه حس به او میرسد از خود نیز چیزی می افزاید. زیرا اگر ذهن از خود مایه ای نداشته باشد که تاثیرات وارده و محسوسات خود را به آن مایه بپرورد محسوسات به مرتبه علم نمی رسد و معرفتی برای انسان حاصل نمی شود.

پس معلوماتی که تنها از ذهن بر می آید معلومات ذهنی، می نامیم و به ملاحظه اینکه از قوه فعالیت نفس یعنی قوه عقلیه حاصل می شوند معلومات عقلی هم می تواند گفت، و چون البته قبل از حس و تجربه در ذهن موجود بوده اند معلومات قبلی[۱۳]نیز می تواند خواند

و معلوماتی که از حس و تجربه به دست می آید معلومات تجربی می گوییم، و بنابراین اینکه پس از حس و تجربه حاصل می شوند به پیروی از اروپاییان معلومات بعدی[۱۴] اصطلاح می کنیم.

معلومات قبلی برای انسان فطری و معلومات بعدی کسبی می باشد. (همان،ص۲۶۰-۲۵۹)

---

۱۱. entendement

۱۲. concept

۱۳. connaissance a priori

۱۴. connaissance a posteriori

نقدگرایی، کانت

در عصر جدید همه چیز محک نقد عقل[۱۵] و تجربه آزموده شد سرانجام کار این نقادی به خود « عقل» کشید. آن کس که عقل را به محک نقد درآورد « کانت» فیلسوف آلمانی قرن هجدهم بود به

نظر وی فلسفه عبارت است از نقد قوانین عقل و اراده. به بیان دیگر وظیفه فلسفه به عقیده کانت

منحصر به نقد و بررسی عقل نظری(= نیروی تفکر) و عقل عملی(= نیروی ایمان و وجدان) می گردد. حاصل نقادی کانت از « عقل» که در دو کتاب بزرگ وی به نام نقد عقل محض(نظری) و نقد عقل عملی صورت گرفته به شرح زیر است:عقل نظری می تواند فقط به شناخت ظواهر(نمودها و پدیده های) اشیاء برسد. یعنی تفکر و تجربه تنها قادرند که ظواهر را بشناسند ویارای آن را ندارند تا به شناخت ذات وحقیقت هستی (اشیاء) برسند. به همین جهت مابعد الطبیعه عقلانی دانشی است بی حاصل زیرا هدف آن شناخت

حقیقت مطلق و ذات اشیاء و نیز اثبات خدا، آزادی انسان و جاودانگی روح به مدد عقل نظری (نیروی تفکر) است. به عقیده کانت این گونه مسائل از جمله مسلمات عقل عملی(نیروی ایمان و

وجدان) هستند و بررسی آنها در قلمرو اخلاق صورت می گیرد.به نظر کانت:

الف) عقل عملی(وجدان اخلاقی) خیر را از شر باز می شناسد و انسان را ملزم و مکلف به انجام عمل خیر واجتناب از عمل شر می کند یعنی برای انسان تکلیف معین می کند.

ب) لازمه تکلیف اخلاقی و اجرای آن (= انجام عمل نیک و اجتناب از عمل بد) اختیار و آزادی است. اما از آنجا که اگر تکلیف انجام نگیرد، وجدان انسان را مسئول می شناسد. ومسئولیت نیز وقتی معنی دارد که انسان«آزاد» و «مختار» باشد بنابراین اختیار و آزادی انسان مسلّم است(= اثبات اختیار)

همچنین وجود تکلیف مستلزم آن است که عدالت اجرا گردد. به بیان دیگر انجام دادن تکلیف (= انجام دادن عمل نیک واجتناب از عمل بد) وقتی معنی دارد که عدالت به طور کامل اجرا شود، یعنی هر کس جزای عمل نیک ، یا کردار بد خود را عادلانه و بطور کامل ببیند. اما می بینیم که در این عالم، عدالت بدان گونه که باید اجرا نمی شود این جاست که ایمان قلبی و احساس دل ما که به قول ژان ژاک روسو از منطق سر بالاتر است به ما می گوید: بی گمان جهانی دیگر(= معاد[۱۶] و آخرت) وجود خواهد داشت. یادآوری دادگر(= خدا) که از روی عدالت حکم می راند. نیکی را سزای نیک می بخشد و بدی را کیفر می دهد و آنچه جاودانه می ماند تا آن مزد و کیفر راستین را بگیرد«روح» است(= اثبات جاودانگی روح)

بدین گونه « کانت» که نه تجربه گرایی را یکسره درست می دانست و نه عقل گرایی را کاملاً تأیید می کرد و عقیده داشت که عقل و تجربه از حل مسائل متافیزیکی ناتوانند، مابعدالطبیعه ای اخلاق بنیان می نهد و آنچه را که عقل و تفکر از حل آن عاجزند به مدد تکلیف و اخلاق حل می کند(دادبه، ۱۳۸۹، ص ۲۸۳-۲۸۲)

مراحل مختلف شناخت در فلسفه کانت بطور خلاصه عبارتند از:

در مشاهده کلیه اموری که حس می کنیم در مکان و زمان گسترده اند، در ادراک حسی به مشاهده تأثرات حسی نیز افزوده می شوند و شناخت با اشیاء واقعی ارتباط پیدا می کند و مشاهدات ما توسط نیروی داوری تعیین کننده[۱۷]که متعلق به قوه خیال است تحت مقولات

---

[۱۵]. نقد یا انتقاد عبارت از بررسی یک امر و بیان جنبه های مثبت و منفی آن، یا نشان دادن نقطه های قوت و ضعف آن. کانت عقل را (نقد) کرد و نشان داد که نیروی عقل(= تفکر) قادر به شناخت نمودها است (= نقطه قوت عقل) ولی قادر به شناخت «بودها» (= حقیقت ها) نیست(= نقطه ضعف عقل).(دادبه ، ۱۳۸۹، ص۲۸۲)

[۱۶]. «معاد» از نظر لغوی به معنای باز گشتن است و از ریشه(عَوَدَ) می باشد و در اصطلاح به معنای دوباره زندن شدن پس از مرگ است؛ معاد به معنای زندگی مجدد انسان و سایر موجودات است. خداوند قادر است از زنده، مرده و از مرده ، زنده خلق نماید. (سبحانی، ۱۳۸۵، ص۸۳)

[۱۷]. Bestimmende Urteilskraft

قرار می گیرند. با این طریق اولین وحدت توسط قوه خیال سازنده[۱۸] ایجاد می شود و موضوع شناخت شکل می گیرد. . دو مین ترکیب[۱۹] یا وحدت توسط قوه باز سازنده و تصوراتی از موضوعی که قبلاً ادراک شده است دوباره بوجود می آیند. طی ایجاد وحدت سوم ترکیب باز شناختی[۲۰] مفاهیم مشترکی که در تصورات گوناگون وجود دارند استخراج شده و دوباره تشخیص داده می شوند. سلسله مراتب شناخت در فلسفه کانت به مراحل شناخت در فلسفه ارسطو شباهت دارد. چهار مرحله عمل شناخت در فلسفه ارسطو به قرار ذیل است : ۱- ادراک حسی ۲- حافظه یا یادآوری ۳- تجربه ۴- استخراج

مفاهیم کلی و تشخیص امور مشترک در موضوعات مختلف شناخت . پس از آنکه در فلسفه کانت احکام تجربی از طریق اطلاق محمول یعنی مقوله به مشاهده به وجود آمد خرد[۲۱]از این احکام نتیجه گیری می کند و شناخت وارد مرحله دیالکتیک[۲۲] می شود.

عقل در فلسفه کانت قوه فهم، داوری و شناخت است و کار آن با تشکیل حکم تجربی به پایان می رسد. به دنبال آن کار خرد آغاز می شود و از احکامی که عقل تشکیل داده است، نتیجه گیری می کند. خرد هیچ گونه ارتباط مستقیمی با حواس و دخالتی در به وجود آمدن تجربه ندارد (ذاکرزاده، ۱۳۸۸،ص ۶۵-۶۴).

عقل اگر به شناخت آنچه هست بپردازد، عقل نظری است و اگر به عمل اخلاقی اقدام کند، ابداع است و در حیطه عقل عملی قرار دارد، عقل نظری به شناخت آنچه هست نایل می گردد، اما عقل عملی متعلق خود را می آفریند. به عبارت دیگر فقط یک عقل واحد است که اطلاعات آن از یکدیگر متمایزند. در حقیقت اراده که جنبه اخلاق و ابدا کننده عقل است همان عقل عملی است، عقل عملی منشأ قانون اخلاقی و مقدم بر تجربه است. عقل عملی همان عقل در معنای کلی آن است که اراده را در انجام عمل خیر تهیج نموده و به آن جهت داده است. به عبارت دیگر، عقل عملی به مدد اختیار، به رحجان یک امر بر امر دیگر می پردازد . در نظام فلسفی کانت قلمرو عقل عملی، بس گسترده تر از حیطه عقل نظری است. زیرا اراده که قرین با عقل عملی است اساس هر نوع فعل اخلاقی یا غیراخلاقی است. (ماهروزاده،۱۳۷۸،ص۱۵۴)

کانت که برای عقل نظری محدودیتی قائل می شد، برای رشد عقل عملی، محدودیتی قائل نمی شد:« عقل در یک موجود عاقل ، استعدادی است که قواعد و اهداف عملی و کاربردی تمام قوای آن موجود را بیش از حد یک غریزه طبیعی می پروراند و حد و مرزی برای رشد آن نمی شناسد[۲۳].» (کانت،۱۳۸۴،ص۱۱)

---

۱۸. Einbildungskraft Produktive

۱۹. senthese

۲۰. synthese der rekognatin.

۲۱. vernunft

۲۲. مبحث دیالکتیکی درباره مطالبی سخن می گوید که فراسوی تجربه قرار دارند. بنابراین موضوع مباحث دیالکتیکی ، انگاره ها و نه امور واقعی است.(همان)

۲۳. رشد طبیعی عقل انسان از دوران کودکی و همزمان با رشد همه جانبه وجود انسان آغاز و تا وصول به رشد نهایی خود ادامه دارد و عقل اکتسابی هم با ایجاد شرایط مساعد و تعلیم و تربیت شروع به رشد می کند و میدان رشد آن برای ادامه فعالیتهای علمی و تجربی باز است و می توان گفت تا پایان عمر در راه تعالی و تکامل پیشروی می کند. موضوع رشد عقل اکتسابی انسان از راه فراگرفتن علم و دانش و تجربه مورد توجه اولیای گرامی اسلام بوده است. حضرت علی (ع) می فرمایند:«العقلُ غریزَهٌ تزیدُ بالعِلمِ والتّجاربِ»یعنی عقل غریز و خوی اختصاصی انسان است و به کسب علم و اندوختن تجربه افزایش می یابد. (ساعی، ۱۳۸۳، ص٦٧)

حضرت علی(ع): العَقلُ عقلان: عقل الطّبع و عَقلُ التجربه وکِلاهُما یُؤدّی اِلی المَنفَعَه: عقل بر دو نوع است: عقل فطری و عقل تجربی و هر دوتاشان بسوی خیر می کشانند.(بحار، ج١٧،ص١١٦ و نیز عزتی، ١٣٦٦،ص ٩٤)

امام صادق(ع)می فرمایند:«کثره النّظر فی العلمِ یَفتَحُ العَقلَ» یعنی مطالعه زیاد و پی گیر در مسائل علمی،باعث شکفتگی عقل و نیروی فکر و فهم است.(ساعی،١٣٨٣،ص٦٧)

حضـرت علی(ع) می فرمایند: العقلُ عَقلان،مَطبوعٌ و مَســموعٌ، وَلایَنفَعُ المســموعُ مالم یَکن مطبوعٌ ،کمالاینفعُ نورُالشّـمسِ و نورُالعینِ مَمنوعٌ «اول عقلی که بطور طبیعی و بر اسـاس سـنت آفرینش،نصـیب بشر می شود و دیگر عقلی که از راه شنیدن سخنان دیگران و فراگرفتن معلومات از این و آن، عاید آدمی می شـود ولی مانند کسـی که چشـمش نابیناست، و از نور خورشید برای بینایی خود نفعی نمی برد. کسی هم که فاقد عقل ذاتی باشد، شنیده هایش برای افزایش عقل او نفعی نخواهد داشت.» (همان،ص٦٦)

« عقل طبیعی» و « علم طبیعی» از منظر مولای متقیان علی(ع)که در حکمت متعالی خود بیان می کند، ناظر به فرایند تربیت فعال و پویاسـت:«العقل عقلان: عقل مطبوع و عقل مسموع» و یا در نقلی دیگر:«العلم علمان : مطبوع و مسموع،ولاینفع المسموع اذالم یکن المطبوع»(نهج البلاغه دشتی،حکمت ۳۳۱)

در واقع از منظر علی(ع) ، علم و عقل ، بر دو نوع اسـت: علم« طبیعی» که همان قابلیت های درونی فرد است و علم «استماعی و بیرونی»کسب شده ، که بر گرفته از آموزه های بیرونی و محرکها و عوامل برون فردی است.

عقل طبیعی(یا علم درونی)دانشی است که از طبیعت و سرشت آدمی ناشی می شود و از درون مایه های فطری او سرچشمه می گیرد؛معرفتی که از جنس اسـتعداد ذاتی اسـت و باید در تعامل با محرکهای خارجی شـکوفا شـودبه یک معنا می توان گفت تزکیه همان مسـتعدکردن ، آماده نمودن و هادی کردن وجود آدمی برای پذیرش آموزه های بیرونی اسـت . به قول مولوی «نورخواهی مسـتعد نورشو». تا وجود آدمی مستعد پذیرش نور نشود، هر تابشی مانند تابش خورشـید(به تعبیر مولای متقیان علی (ع)) بی اثر اسـت و تا تزکیه و تهذیب ، وجود آدمی و قلب و دل او را مهیا و مصـفّا نکند، تربیت عایق و ابتر است (اعرافی،۱۳۷۹،ص ۳۳٤-۳۳۳)

به تعبیر مولوی:

عقل دو عقل است اول مکسبی — که در آموزی چو در مکتب صبی

از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر — از معانی وز علوم خوب و بکر

عقل تو افزون شود بر دیگران — لیک تو باشی ز حفظ آن گران

لوح حافظ باشی اندر دور و گشت — لوح محفوظ اوست کوزین درگذشت

عقل دیگر بخشش یزدان بود — چشمه آن در میان جان بود

چون ز سینه آب دانش جوش کرد — نه شود گنده نه دیرینه نه زرد

ور ره نبعش بود بسته چه غم — کوهمی جوشد ز خانه دم به دم

عقل تحصیلی مثال جویها — کآن رود در خانه ای از کویها

راه آبش بسته شد شد بینوا — از درون خویشتن جو چشمه ها

(جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی ۱۳۷۹،ص ۳۸۲-۳۸۱)

از نظر کانت عقل عملی همان عقل به معنای کلی کلمه اسـت که به اراده مجهز شـده یا به تعبیری به اراده جهت می بخشـد. چنین عقلی را کانت منشـأ کرامت انسان می داند: زیرا ذاتی، درونی و فطری است(سالیوان،۱۳۸۰،ص٤٥)

مقصود کانت از« جدل متعالی» چیست؟ او تصور می کرد که مقصود یونانیان از جدل فن مناظره سوفسطایی بود. این تصور از استعمال تاریخی کلمه بسیار غیر کافی است، ولی از لحاظ مقصود ما اهمیتی ندارد. نکته مهم این است که کانت جدل را «منطق تشابه»[۲۴] یا توهم می دانست، ولی البته او نمی خواست توهمات سوفسطایی ایجاد کند. لذا جدل از لحاظ او به معنی بحث انتقادی درباره استدلال غلط یا سوفسطایی شد، و جدل متعالی به معنی نقد یا انتقاد فاهمه و عقل ، از لحاظ ادعای آنها به عرضه کردن معرفت اشیاء فی نفسه و حقایق فوق حسی، گردید.

جدل استعلایی یعنی محدود کردن شناسایی به پدیدار و نفی شناخت شی ء فی نفسه :

ذهن تنها قادر به شناخت پدیدارهاست، که در برابر این پدیدارها ذات ناشناختی و نفس الامری نیز هست که در فلسفه نظری کانت امور نفس الامری دلالت بر مرزی دارد که فاهمه را فراسوی آن راه نیست در حقیقت امور نفس الامری حدود شناسایی را مشخص می سازد

کانت معتقد است فلاسفه قبل از او حد و حدودی برای عقل نمی شناختند و بر این باور بوده اند که امور نفس الامری را می توان شناخت. کانت با آنکه مفاهیم محض فاهمه همچون علیت، جوهر و... را می پذیرد، اما این مقولات را خارج از محدوده حواس بدون محتوا می داند، (ماهروزاده، ۱۳۷۹، ص ۱۴۳)

در نظر کانت جدل استعلایی ، انتقادی است که مقصود از آن تعیین قدر و اعتبار معرفتی است که حاصل فعالیت عقل نظری است به منظور کشف و شناختن حقایقی که خارج از حیطه تجربه و در حکم اساس و علت تمام وقایع تجربی است. عقل انسان مبنای وقایع تجربی را اموری تصور کرده که کانت این «تصورات» را « معانی ما تقدم عقل» می نامدو عبارتند از: « نفس» ، « جهان» و « خدا» . (فولکیه ، ۱۳۴۷، ص ۲۳۱)

کانت در جدل استعلایی خود به اثبات دو موضوع پرداخته است. نخست آنکه با فلسفه استعلایی می توان برای همیشه باب مابعد الطبیعه را مسدود ساخت. دوم انکه به مدد علوم تحصلی نه می توان پاسخگوی نیاز انسان به مابعد الطبیعه بود و نه می توان آن نیاز را رد کرد. .پس چه باید کرد؟ پاسخ آنست که ، جایگاه این گونه پرسشها در عقل عملی است و نه عقل نظری و جواب آنرا نیز باید در همان حیطه جستجو کرد. (ماهروزاده،۱۳۷۹، ص ۱۴۷)

استدلال کانت در « دیالکتیک» کلاً دو جنبه دارد: جنبه منفی و جنبه مثبت. جنبه منفی آن این است که کانت تصور می کند با فلسفه استعلایی خود برای همیشه مابعدالبیعه جزمی را رد کرده و غیر مقدور ساخته است و جنبه مثبت آن این است که به کمک علوم تحصلی نه می توان جوابگوی نیازی بود که انسان از مابعد الطبیعه دارد و نه می توان آن نیاز را برای همیشه مردود ساخت. در

نتیجه از این رهگذر باید از عقل نظری به عقل عملی رسید. پلی که میان این دو عقل برقرار می شود از همین لحاظ است. کانت همچون بعضی از فلاسفه مادی و تحصلی زمان خود نمی خواهد مابعدالطبیعه را کنار بگذارد، بلکه در جستجوی قلمرو خاص آن است و در موردنیاز دائمی و موجه انسان برای پیدا کردن جواب بدین مسائل ، اهمیت عقل عملی و اخلاق را خاطر نشان می سازد. سه « معنی» اصلی عقلانی که عبارت باشد از نفس ، جهان و خداوند و مسائل مختلفی که راجع به هر یک ، از لحاظ مابعدالطبیعه قابل مطرح است، با آنچه از مفاهیم و مسائل مربوط بدانها شناخته می شود کاملاً فرق دارد. (مجتهدی ، ۱۳۶۳،ص ۷۵)

کانت در کتاب « نقد عقل محض» خود هر نوع شناسایی را در امور مابعد الطبیعه بی اعتبار و فاقد عینیت قلمداد می کند. به نظر او از لحاظ عقل نظری و محدود انسان نمی توان وجود خداوند را به اثبات رساند ولی فراموش هم نباید کرد عدم وجود او را نیز نمی توان ثابت کرد.

پس از منظر کانت بهترین نوع عقل، عقل عملی است زیرا فطری می باشد. از منظر علی (ع) و مولوی نیز عقل مطبوع(فطری) با ارزش می باشد عقلی که خداوند در وجود هر کس آفریده است و عمده عقل هم همین نوع است. آنچه را که انسان از طریق تحصیل علم و دانش و تجربه بدست می آورد از راه همین عقل ذاتی است. چرا که شخص فاقد عقل ذاتی تحصیل علم و دانش در او اثر نخواهد داشت. در نظر ابن سینا هم عقل عملی با ارزش است که اخلاق از آن پدید آید و استنباط صناعات کار او می باشد. پس رشد شناختی از نظر ابن سینا و کانت، تقویت و پرورش عقل عملی و نظری می باشد که عقل عملی در این میان دارای ارزش بیشتر می باشد چرا که سرچشمه اخلاق و قانون اخلاق می باشد.

[۲۴] eine logic des scheins .

وقتی گفته می شود از لحاظ عقل نظری خداوند قابل شناخت نیست باید مقدمتاً دانسته شود منظور از شناخت چیست؟ برای کانت شناختن یعنی قرار دادن متعلق مورد شناخت در قالبهای ما تقدم زمان و مکان و مقولات فاهمه، پس در واقع باید گفت ذهن بشری قادر نیست خداوند را در این قالبها قرار دهد و تصوری از او بدست آورد. خداوند به عنوان یک امر ناشناختنی در ورای زمان و مکان و فوق پدیدار قرار می گیرد . به این ترتیب جنبه منفی دیالکتیک استعلایی و عدم شناخت در امور مابعد الطبیعه از لحاظ عقل نظری می تواند مقدمه ای برای نوع دیگری از شناخت باشد و آن از لحاظ عقل عملی و براساس اخلاق است اگر نقد عقل محض مانع از تاخت و تازهای غیر موجه عقل می شود و هر نوع مدخلی را در امور مابعدالطبیعه به روی او می بندد، در عوض از همین طریق میدان وسیعی برای عقل عملی و کاربرد اخلاقی آن در قلمرو فوق پدیدار گشوده می شود و انسان بدین وسیله « قانون» شناخت آنچه را که از «آسمان پرستاره» توقع داشت ولی بدان دست نمی یافت نهایتاً در درون خود می یابد(همان منبع ص ۹۵)

عقل عملی برتر و شریفتر از عقل نظری است، زیرا عقل نظری آنچه می کند راجع به ظواهر و عوارض یا مصلحت اندیشی دنیوی است و درباره حقایق و ذوات و معقولات واقعی چنان که گفتیم جز حدس و احتمال کاری از او ساخته نیست بلکه غالباً در ذهن وسوسه می کند و شک می آورد، اما عقل عملی متوجه حقایق است و حسن نیت و اراده خیر را به انسان می دهد و نباید عقاید دینی و اخلاقی را استوار می سازد و منشأ ایمان است نه تشکیک.

به عبارت دیگر عقل با آنکه امر واحد است دو جنبه دارد: یکی جنبه استدلال ، یکی قوه ایمان. جنبه استدلالش در عوارض که مربوط به محسوسات و تجربیات و اموری است که تحت مقولات در می آیند کار می کند و علم را می سازد؛ و قوه ایمانش در حقایق مربوط به امور فوق حس کار می کند و دین را صورت می دهد و کانت خود تصریح کرده است که « من مجبور شدم علم را کنار بگذارم تا برای ایمان جا باز کنم[۲۵]». (فروغی، ۱۳۸۳، ص ۵۱۳)

البته کانت آراء خود را در زمانه ای عرضه کرد هر چیزی با ترازوی علم و عقل سنجیده می شد و نگرانی کانت آن بود که عقل نظری ایمان مردم را به مخاطره افکند و بی جهت نیست که می گوید من شناخت را محدود کردم تا جایی برای ایمان باز شود.

کانت از یک سو دین را قانون درونی معرفی می کند و از سوی دیگر قانون درونی را همانا وجدان می انگارد و عتاب و خطاب وجدان را نشانه حضور خداوند در دل آدمی می داند و بدین ترتیب میان دین و وجدان و خدا پیوند برقرار می کند تا جایی که به حضور خداوند در دل

---

[۲۵]. آرزوی انسان نیل به سعادت و خوشبختی است و ایمان راه رسیدن به این سعادت است. بسیاری از روانشناسان، نقش ایمان دینی را در بهداشت روانی و درمان نارحتیهای روحی و روانی آدمی ، بسیار موثر و کار آمد می دانند.

ایمان، امری است معنوی و حالتی روحی که جایگاه آن قلب آدمی است. شناخت واقعی امور معنوی و روحی، نظیر غم و شادی و امید، از طریق علم حضوری میسر است.

ایمان مصدر باب افعال و از ریشه أَمْنٌ (امنیت یافتن) است که به معنای جایگیر شدن اعتقاد در قلب، یا تصدیق چیزی با اطمینان و نیز وثوق به چیزی یا کسی است و در هر دو معنا، مفهوم ایمنی در کار است.

در نظر امام رضا(ع) : ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکان و اعضاست.

از معنای لغوی بر می آید که اعتقاد و تصدیق قلبی به چیز یا کسی، ایمان نام دارد و شخص دارنده ایمان را « مومن » می خوانند. واژه ایمان در اصطلاح به معنای خاصی مورد نظر است و آن اعتقاد و تصدیق قلبی به خدا، روز قیامت، کتب آسمانی، ملائکه و پیامبران و به تعبیری امور غیب است و کسی را که به همه این امور تصدیق و اعتقاد قلبی دارد و در عمل نیز به آنها پای بند است، « مومن » می گویند.(سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۱۵-۱۴)

در اسلام، ایمان مبتنی بر شناخت و معرفت است، ولی در مسیحیت، انسان باید نخست ایمان بیاورد تا بفهمد نه اینکه نخست بفهمد و سپس ایمان بیاورد.(همان، ص ۱٦)

آدمی می انجامد. کانت منشأ عمل نیک را در درون انسان جستجو می کند. او می گوید: ما مکلفیم که به تکلیف عمل نمائیم.جز خیر اندیشیم و جز خیر عمل نکنیم(ماهروزاده، ۱۳۷۹، ص ۳۱-۳۰)

ایمان گرایی در طول تاریخ:

در یونان باستان« زنون ایلیایی» با به بازی گرفتن عقل و استدلال به رشد عشق و ایمان کمک کرد. در طول قرون وسطی، ایمان بر عقل حکومت می کرد و عامل درک حقیقت بود. متفکران قرون وسطایی معتقد بودند که اگر ایمان(البته ایمان مذهبی) نباشد فهم حقیقت میسر نمی گردد. با نهضت رنسانس، عقل بر ایمان پیروز شد، اما دیری نپایید. ژان ژاک روسو فیلسوف فرانسوی قرن هجدهم« انسان متفکر را حیوانی فاسد» شمرده و مردم را به سوی ایمان و احساس خواند. کانت عقل را از درک حقیقت عاجز دانست و اعلام داشت« مردم تا دلشان بخواهد می توانند به خدا و روح و... معتقد باشند.» مقصود کانت از این سخن آن بود که فقط به مدد عشق و ایمان و صفای دل[۲۶]، اثبات چنین مسائلی امکان پذیر است و تنها با بال شوق می توان تا بیکرانها و تا سرزمین حقیقتهای برتر به پرواز درآمد و...

دفاع از عقل: ویل دورانت در کتاب « لذات فلسفه» با بیانی دلکش به دفاع از عقل برخاسته است می گوید: « راست است که غریزه(احساس، عشق و...) دوست داشتنی است و عشق لحظه ای از اندیشه سالی خوش تر است، اما امروز باید از حق عقل دفاع کرد. زیرا عقل همواره یاور انسان بوده است و...، عقل از همان اوایل پیدایش انسان بر سطح زمین یاور او بوده است. به هر حال زندگی بدون تعقل شایسته انسان نیست. چاره ما آن است که سرنوشت خود را به دست عقل سپاریم و به مدد آن، راه خود را در تاریکیهای زندگی بجوییم.

موافقت و مخالفت با عقل: غالباً مسئله چنین طرح می شود که گروهی از متفکران عقلگرا هستند و تنها ابزار شناخت و یگانه راهنمای زندگی را عقل می دانند و گروهی دیگر برای عقل هیچ گونه ارزشی قائل نیستند، « پای استدلالیان را چوبین می دانند و پای چوبین را سخت بی تمکین» بویژه وقتی این معانی رنگ شاعرانه می گیرد و با زبان شعر بیان می شود این اندیشه در ذهن شنونده سخت قوت می گیرد که به راستی گروهی یکسره ضد عقلند.

مسئله موافقت و مخالفت با عقل[۲۷]، به بحثی مفصل نیاز دارد. در اینجا تنها دو نکته را به اختصار طرح می کنیم

---

[۲۶]. ابزار فیلسوف عقل و منطق و استدلال است ولی ابزار کار عارف دل و مجاهده و تصفیه و تهذیب و حرکت و تکاپو در باطن است. (گروه مولفان، ۱۳۸۷، ص۵۷)

[۲۷]. قرآن مجید به مردم استقلال رأی و فکر می دهد و آنها را وادار می کند که با عقل خودشان در همه امور نظر کنند و خوب و بد را بفهمند. لذا آدمی را به اندیشیدن دعوت می کند و می فرماید: اَفَلا تَعقِلونَ ، لَعَلَکُم تَتَفَکَرونَ، اَفَلا یَتَدبّرون، فَنظُروا...

و نظایر فراوان اینها که بیش از ٦٥ مورد در قرآن بکار رفته است، همه دستورهایی هستند که مسلمانان را به تفکر و تدبر در هر چه آفریده شده است، می خوانند.

می توان گفت در تعلیمات اسلامی :

۱- عقل حجت لازم است ولی حجت کافی نست چرا که عاجز و ناتوان از درک و احاطه کلی است و در حکم وسیله ای است محرک که برای افتراق حق از باطل بی نیاز از نوری که مسیرش را روشن نماید نیست و آن نور، نور وحی است که جلوی پای عقل را روشن می کند. ۲- احتمال خطای عقل بسیار است و موضوع هر قدر دشوارتر و پیچیده تر باشد، ضریب احتمال خطا و اشتباه در آن بیشتر می شود. وجود اختلاف و تضاد در روشهای فلسفی و مسائل عقلی خود بهترین گواه بر ناتوانی و لغزش عقل است. ۳- نیروهایی در درون انسان وجود دارد که می توانند دید عقل را تیره کنند. از آن جمله یکی تضاد « عقل » و « نفس » یا « عقل» و « عشق» است و عوامل مختلفی ماند شهوت و غضب، دوستی و دشمنی، آداب و روم، عادات و تقلید می توانند عقل را در شناخت خوب و بد واقعی از بینش و تشخیص صحیح باز دارند و با تمهید مقدمات غیر ضروری نتیجه نادرست گرفته شود.(ساعی،۱۳۸۳،ص٦٤-٦٣)

۱- موافقت با عقل: هیچ کس با عقل به عنوان راهنمای زندگی و به عنوان ابزار شناخت ظواهر (نمودها) مخالفت نکرده است. حس گرایان، گرچه ابزار شناخت را حس می دانند، اما تردیدی ندارند که عقل دریافتهای حسی را بشناسد. عرفا هم که آن همه به مخالفت با عقل شهره شده اند در این که عقل در راهنمایی انسان و در شناخت ظواهر تواناست تردید ندارند همه سخنها در این است که آیا عقل توان شناخت حقایق را دارد یا نه؟

۲- مخالفت با عقل: آنان که با عقل مخالفت می ورزند سخنشان این است که عقل در شناخت حقایق (= ذاتها= بودها) ناتوان است. حس گرایان می گویند اساساً در ورای ظواهر حقایقی نیست، یا اگر هست امکان شناخت آن وجود ندارد و عقل در شناخت حقیقت ره به جایی نمی برد. سخن کانت هم در تحلیل عقل نظری همین است و عرفا هم جز این سخن، سخن ندارند. سخن این است که عقل در شناخت حقایق و بویژه در خداشناسی ناتوان است و ره به مقصود نمی تواند برد. کانت در شناخت حقایق از گونه ای روش اخلاقی و ایمانی سخن می گوید و عرفا بر تصفیه باطن(= دل) و تزکیه درون و از طریق مهرورزی و عشق تأکیدمی ورزند. آن همه موافقت با عشق و مخالفت با عقل هم که در سخنان عرفا مطرح شده است حاکی از این معناست که راه خداشناسی راه عقل نیست به عنوان نمونه به این دو بیت حافظ توجه کنید:

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی — ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

بشوی اوراق اگر همدرس مایی — که علـــم عشـــق در دفـــتر نباشـــد

آری از دیدگاه عرفا آن نکته ای که محققاً با تحقیق بعد از طریق کوششها و تلاشهای عقلی و استدلالی نمی توان شناخت، کشف حقایق و شناخت حق (= خدا) است. این نکته را از دفتر عشق، یعنی از راه مهرورزی و تصفیه درون می توان کشف کرد.(دادبه، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸-۱۲۶)

مراحل تربیت:

کانت تعلیم و تربیت را به سه دوره تقسیم می کند . دوره اول دوره تربیت جسمانی است و. شامل دو مرحله است . مرحله اول مراقبت و پرستاری از نوزاد است که وظیفه پدر ومادر و یا دایه و پرستار می باشد. این نوع تعلیم وتربیت منفی است. در این مرحله نباید کاری اضافی بر آنچه طبیعت انجام می دهد صورت پذیرد. فقط کافی است که در کار طبیعت دخالت نکنیم . بهترین راه آنستکه کودک را به حال خود بگذاریم تا به شیوه خود عمل کند و یا به یادگیری بپردازد و تنها وظیفه پدر ومادر و پرستار آنستکه نگذارند کودک به سستی گرایش پیدا کند.

مرحله دوم که جنبه مثبت تربیت جسمانی است آموزش همراه با پرورش است. در این مرحله علاوه بر پرروش جسم با ورزیده شدن قوای ذهنی استعدادهای طبیعی کودک مانند شنا، پرتاب نیزه،و ژیمناستیک پرورش می یابد.

دوره دوم دوره ای است که قوای ذهنی و قدرت فکر و اندیشه کودک شکوفا می شود. البته باید در نظر داشت که پرورش ذهن همگام با پرورش جسم و در ادامه آن صورت گیرد. کانت پرروش اندیشه را به یک معنا تربیت جسمانی می داند. زیرا تربیت هنوز با جنبه های طبیعی و مادی سروکار دارد. وجه اشتراک تربیت جسمانی و تربیت ذهنی در این است که در هر دو باید تلاش کرد تا کودک مودب به ادب بوده و با رعایت نظم و انظباط از هر گونه مخاطره ای در امان باشد. کانت تربیت جسمانیب را به تربیت آزاد و تربیت مدرسی تقسیم کرده است. تربیت آزاد نوعی بازی و اشتغال و سرگرمی است. اما تربیت مدرسه ای بصورت جدی بوده و تحت شرایط خاص انجام می شود و نهایتاً به پرورش فکری انجامد. کانت معتقد است باید میان پرورش ذهن و تربیت اخلاقی تفاوت قائل شد. پرروش مادی ذهن مربوط به جنبه طبیعی و مادی انسان و تربیت اخلاقی در قلمرو آزادی و اراده اوست. به همین دلیل ممکن است فرد از نظر ذهنی پرورش یافته باشد اما فاقد سجایای اخلاقی بوده باشد. (ماهروزاده، ۱۳۷۹، ص ۱۸۶-۱۸۵)

پس « دین» تکیه گاه مطمئنی برای « عقل » است و جلو انحرافات عقل را می گیرد و آن را در راه خیر و صلاح افراد جامعه سوق می دهد. « خردمند با ایمان » با اطمینان خاطر در مسیر تکامل خود و جامعه قدم بر می دارد.

دوره سوم تربیت اخلاقی است. دانستیم که تربیت اخلاقی از نظر زمانی موخر از مراحل پیشین است اما همواره باید در تمامی مراحل مد نظر قرار گیرد. چه آن زمان که والدین و مربیان به تربیت جسمانی مشغول هستند و چه زمانی که مربیان به پرورش ذهن می پردازند.

تربیت عملی هنگامی امکان پذیر است که تربیت اخلاقی صورت گرفته باشد. در این مرحله است که جوان به ثمر رسیده باید به امور زندگی بصیرت یابد. هنر زیستن با دیگران را بیاموزد و در یک کلام خلق و خویی متناسب با شأن و منزلت انسان پیدا کند. برای این منظور نخست باید به وظایف خویش که عبارتست از وظیفه او نسبت به خود، نسبت به اطرافیان و نسبت به عالم بشریت، آشنا شود. کانت تربیت عملی را با بحث درباره آموزش مفاهیم دینی و آموزش جنسی که وقوف به آن برای جوان به ثمر رسیده لازم است، به پایان می رساند.

وقتی در نظام تربیتی کانت از مراحل تربیت سخن می گوئیم، بدین معنا نیست که هر مرحله از زمانی خاص آغاز شود، بلکه تمامی این مراحل درطول زندگی فرد جریان دارد. با این تفاوت که در هر دوره حیات که شامل کودکی، نوجوانی و جوانی است، هر یک از مراحل تربیت که شامل تربیت جسمانی، ذهنی و اخلاقی است برجسته می شود و اهمیت می یابد اما چون کانت فیلسوفی اخلاقی است. حتی در پایین ترین مرحله تربیت که مراقبت و پرستاری از کودک است. باز مسأله اخلاق را مد نظر قرار می دهد . کانت در حالیکه اهانت به کودک شش ماهه را جایز نمی داند، درباره کودکانی که با فریادهای خود در صدد جلب توجه دیگران هستند می گوید: در صورتیکه مطمئن باشیم که نیاز واقعی کودک را اجابت کرده ایم، نباید به فریادهای او پاسخ دهیم. زیرا کودک یاد خواهد گرفت که برای بدست آوردن هر چیزی به زور متوسل شود. به همین دلیل توصیه می کند که نباید به کودکان زور گفت. همچنین نباید اجازه داد که کودکان برای بدست آوردن هر چیزی به زور متوسل شوند.

کانت معتقد است میان تربیت جسمانی ، ذهنی و اخلاقی پیوند و هماهنگی وجود دارد. هر مرحله به خودی خود اهمیت ندارد. اهمیت هر مرحله برای رسیدن به مرحله بالاتر است. تربیت جسمانی برای پرروش ذهن و پرورش ذهن برای تربیت اخلاقی و تربیت اخلاقی برای بصیرت یافتن و آماده شدن برای عمل است. (همان، ص ۱۸۷-۱۸۶)

تربیت عملی شامل سه بخش است:

الف) برنامه معمول در مدارس که ضمن آن توانائیهای کلی شاگرد توسط معلم پرورش می یابد.

ب) آموزشهای عملی که فرد را برای زندگی مهیا می سازد . به نحوی که بتواند خردمندانه زندگی کند . برای نیل بدین مقصود باید به عنوان یک شهروند تربیت شود و یاد بگیرد که چگونه خود را با جامعه منطبق سازد و از آن بهره مند گردد.

ج)تربیت اخلاقی که مربوط به منش و رفتار فرد است.

از سه بخش فوق آموزش مدرسه ای از نظر زمانی مقدم بر انواع دیگر است. زیرا کودک در صورتی می تواند درباره مسائل زندگی بیندیشد و نسبت به آن بصیرت یابد که توانائیها و استعدادهای او پرورش یافته باشد. تربیت اخلاقی مبتنی بر اصولی است که فرد باید شخصاً آنها را درک نماید. گرچه تربیت اخلاقی از نظر زمانی مؤخر از مراحل دیگر است اما به جهت اهمیت آن باید از آغاز مد نظر قرار گیرد. زیرا در صورتیکه از آن غفلت شود، رفتار ناپسند به نحوی در کودک شکل می گیرد که برطرف کردن آن مشکل خواهد بود.(همان منبع، ص ۱۸۵)

نتیجه گیری :

کانت ، در جریان معرفت دخالت حس و عقل را لازم می شمارد به نظر او حواس ماده معرفت را در اختیار ما می گذارد. به عبارت دیگر از طریق حواس تاثیراتی(ماده معرفت) وارد ذهن می شود. بدون این تاثیرات مفاهیم ذهنی توخالی و بی ارزش می باشد.

ذهن محسوسات خام را که اجزای در هم و برهمی دارند با استفاده از قوه فهم، کلیت می بخشد و به صورت مفاهیم و یا مقولات درمی آورد که علم تجربی را تشکیل می دهد. سپس با استفاده از نیروی عقل به این معلومات تجربی(مقولات) وحدت و نظم می دهد و از آنها معقولات را می سازد. یعنی در نظر کانت عمل ذهن تنها اخذ محسوسات نیست؛ بلکه کار اصلی آن تبدیل محسوسات به مدرکات است. به این اعتبار اساس معرفت در نظر او عبارت از نظم و وحدت بخشیدن به اطلاعاتی است که توسط حواس گردآوری می شوند؛ این کار هم به وسیله ذهن صورت می گیرد؛ زیرا ذهن فعال انسان چنان بر دریافت و ادراکات تأثیر می گذارد و آنها را دگرگون می کند و در قالبهای ویژه ای می ریزد

که گویی چیزی جر تصورات و ادراکات ذهنی او نیست. (. اما حواس جز تاثیرات مبهم ، نامربوط، بی معنی و درهم چیزی در اختیار ما نمی گذارد. آنچه موضوع معرفت قرار می گیرد و ما را به جهان خارج آشنا می سازد همان عقل یا فعالیتهای عقلانی است. عقل تاثیرات حسی را با مفاهیم ذهنی مربوط می سازد و آنها را به صورتی خاص در ذهن مجسم می کند. فعالیت عقل موجب با معنی شدن و مفهوم پیدا کردن امور حسی می شود.)کانت علاوه بردخالت حس و عقل در جریان معرفت ، نیروی فوق عقل وحس یعنی نیروی ایمان و وجدان (به مدد عشق وایمان قلبی وصفای باطنی)را نیزموثرمیداند

. از نظر کانت رشد شناختی انسان تا آنجاست که انسان به مقام کامل انسان یعنی موجودی آزاد و قانون گذار خود یعنی موجودی اخلاقی ارتقا یابد.بعلاوه رشدشناختی از عقل نظری یامراتب آن یعنی حس (کانت در تقویت ذوق و رغبت کودک به نقش حواس توجه دارد و می گوید : ذوق و رغبت کودک نخست باید از طریق حواس به خصوص چشمها پرورش یابد، سپس به وسیله اندیشه تقویت گردد.) خیال(کودکان از قدرت تخیل بالایی برخوردار هستند به طوریکه می توان گفت با وجود قدرت تخیل قوی کودکان دیگری نیازی به خواندن قصه های تخیلی پریان نیست. در حالیکه قدرت تخیل کودکان نباید معطل و بیکار باشد. باید مهار شده تحت ضابطه و قاعده درآید . کانت همچون روسو معتقد است که تخیل باید دارای مضمون و محتوا باشد. برای آنکه تخیل جنبه خیال بافی پیدا نکند و تحت نظارت عقل قرار گیرد باید بر موضوعی واقعی مبتنی بوده و متکی بر وهم و پندار نباشد.) فهم (هدف رشد قوای عالی ذهن است که شامل قوه فهم، داوری و حکم و استدلال است. در نظر کانت وظیفه فاهمه نظم دادن و وحدت بخشیدن به کثرات مدرک و درهم و برهم است. فهم حاکی از نظم بوده وبه معنی شناخت اصول کلی است . حکم عبارت از اطلاق امر کلی به جزئی است . برای پرورش قوه فهم نخست باید با ذکر مثالهایی قوانین و قواعد را اثبات کرد و یا به عکس قوانین حاکم بر موارد جزئی را کشف نمود. پرورش قوه فهم از آنجهت ضروری است که آنچه را می خوانیم و می آموزیم به نیکی دریابیم و چیزی را نفهمیده تکرار نکنیم، زیرا هستند کسانیکه مطالبی را می شنوند و یا می خوانند و بی آنکه بفهمند باور می کنند.

آدمی بواسطه عقل می تواند به امور بصیرت یابد .البته در اینجا منظور عقل نظری نیست بلکه عقلی است که به هدایت وراهنمایی نیازمند است. در این مرحله باید از استدلال کردن برای کودک بخصوص درباره مطالبی که از حیطه ی تصور خارج است پرهیز کرد. باید به او آموخت تا درباره وقایع حقیقی و علل وقوع حوادث و نتایج حاصل از آن به تفکر بپردازد.

تربیت آزاد که منجر به پرورش قوای ذهن می شود از کودکی آغاز شده و تا هنگامی که جوان به هدایت و نظارت نیازمند است ادامه دارد.)وعقل(کانت قوای فهم، تخیل و عقل را به سان فرایند هایی مطرح می کند، که هر کدامشان به دیگری وابسته اند کار عقل وحدت بخشیدن به فهم ما (فهم نیز تجربه حسی مار را یگانه می کند) و آماده کردن صور ساختمانی پژوهش علمی ماست از این رو عقل می تواند محرک پژوهش باشد ولی منحصراً چنان تعبیه شده است که محتوای پژوهش را پیش بینی نمی کند.

کار دیگر عقل، آزمودن دلالت های تصورهای روان (نفس)، جهان و خداست به حسب اینکه دلالت های یاد شده برای کردار ما چه معنایی دارند. هدف عقل محض بیشتر بازداشتن انسان از خطاهاست تا کشف حقیقت ها.)صورت میگیرد وبقیه امورناشناختنی راعقل عملی ووجدان اخلاقی میشناسد به خلاق و فعال بودن عقل نیز معتقد است در زمینه مراحل تربیت کودک (تربیت جسمانی، ذهنی و اخلاقی) که منجر به رشد شناختی میشود مباحثی رامطرح نموده است . که در واقع کانت برای رشد کودک یک تقسیم بندی بیان نموده و به تبیین مراحل آن پرداخته وبه این ترتیب چگونگی ایجاد تفکر بزرگسالی را درکودک نشان می دهد. که این هم نشانگر رشد شناختی از نظر وی می باشد. (عامل زمان یکی ازعوامل اساسی در رشد شناختی می باشد. در هر یک از مراحل رشد شناختی ، ساختار شناختی هر مر حله با مرحله دیگر تفاوت کمی وکیفی دارد) .

منابع :

- ابراهیم زاده، عیسی(۱۳۸۴)فلسفه تربیت، چاپ اول قطعی مهر، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.

- بلخی، جلال الدین محمد(۱۳۷۹) مثنوی معنوی، ناشر انجمن خوشنویسان ایران، تهران

- خوانساری ، محمد، (۱۳۸۶)، منطق، تهران، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران.

- اعرافی، علیرضا(۱۳۷۹)، مجموعه مقالات (همایش تربیت در سیره و کلام امام علی (ع)، نشر تربیت اسلامی

- دادبه، اصغر، (۱۳۸۹)، کلیات فلسفه، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور

- ذاکرزاده، ابوالقاسم(۱۳۸۸)، ایده آلیسم آلمانی(از ولف تا پیروان جدید کانت) ، نشر پرسش، آبادان

- ساعی، میر محمود(۱۳۸۳) اخلاق و تربیت اسلامی، چاپ نوزدهم، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.

- سبحانی، جعفر(۱۳۸۵)، اندیشه اسلامی۱، تهران ، گروه معارف اسلامی دانشگاه پیام نور.

- سالیوان، راجر(۱۳۸۰)، اخلاق در فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو.

- شریفی، احمد حسین(۱۳۸۹)، آئین زندگی(اخلاق کاربردی) قم، دفتر نشر معارف.

- شریعتمداری، علی(۱۳۸۲)، اصول و فلسفه تعلیم و تربیت ، چاپ بیست و دوم، تهران،

عبدالکریمی، بیژن(۱۳۸۱)، شرحی بر تفسیر هایدگر از کانت، تهران، انتشارات نقد فرهنگ.

- عزتی ، ابولفضل (۱۳۶۶) ، اصول آموزش و پرورش اسلامی، انتشارات بنیاد بعثت تهران.

- فروغی، محمد علی (۱۳۸۳)، سیر حکمت در اروپا، حکمت سقراط و افلاطون ، تهران ، انتشارات هرمس.

- فولیکه، پل(۱۳۴۷) ، فلسفه عمومی یا مابعدالطبیه، ترجمه یحی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران.

- کانت، ایمانوئل(۱۳۸۴)، معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی(رشد عقل) ترجمه: منوچهر صانعی، تهران، انتشارات نقش و نگار.

- کاردان، علی محمد(۱۳۹۰)، سیر آراء تربیتی در غرب، چاپ پنجم با اصلاحات، تهران، انتشارات سمت.

- کاپلستون، فردریک(۱۳۸۸) تاریخ فلسفه، از ولف تا کانت ، جلد ششم، ترجمه : اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی انتشارات سروش، تهران.

-گروه مولفان(۱۳۸۷) فارسی عمومی، دانشگاه پیام نور، تهران.

- مایر، فردریک(۱۳۷۴)، تاریخ فلسفه تربیتی، ج ۱و۲ ، ترجمه : علی اصغر فیاض، انتشارات سمت.

- ماهروزاده، طیبه(۱۳۷۹) ، فلسفه تربیتی کانت، تهران، انتشارات سروش.

- ماهرو.زاده،طیبه(۱۳۷۸) فلسفه تربیتی کانت، تهران انتشارات سروش.

- مجتهدی ، کریم(۱۳۶۳) ، فلسفه نقادی کانت، موسسه نشر هما، تهران.

- نقیب زاده، میر عبدالحسین(۱۳۶۵) ، فلسفه آموزش و پرورش، کتابخانه طهوری، تهران.

- نقیب زاده، میر عبدالحسین(۱۳۸۳)، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات طهوری.

- نهج البلاغه (۱۳۸۵)، ترجمه محمد دشتی، چاپ اول، تهران، ناشر دلشاد.

- وارچ، لئو(۱۳۸۶)، فلسفه کانت، ترجمه عبدالعلی دست غیب، آبادان، نشر پرسش.

- وانت کریستوفر(۱۳۷۹) کانت، ترجمه: حمیدرضا ابک ، چاپ سوم ، تهران، انتشارات شیرازه.